**عنوان مقاله:** ويژگي‌هاي فرهنگ اسلامي

**نویسنده :** سيد حسين نصر

**مترجم:** -

**منبع :** سوره، زمستان 1378، شماره 75، صص 33-24

**یادداشت:** -

**- فكر مي‌كنم قبل از هر چيز بطور كلي درباره فرهنگ و تمدن اسلام و ويژگيهاي كه دارد صحبت بفرماييد.**

* این مسئله ایست بسیار گسترده، اخیراً یکی از کتابهای من با نام علم و تمدن در اسلام به وسیله آقای احمد آرام به فارسی ترجمه شده است. در آنجا ‏بطور مبسوط درباره تمدن اسلامی، بحث کرده‌ام. بطور خلاصه می‌توان گفت که در میان تمدن‌های بزرگ که در دنیا بوجود آمده است، تمدن اسلامی ‏یکی از درخشانترین و جهانی‌ترین و پر ثمرترین آنها بوده و هست، چون هنوز زنده است و نمی‌توان به اشتباه، چنانکه بعضی از غربی‌ها تصور می‌کنند، آنرا فقط بعنوان میراث گذشته تلقی کرد.

‏این تمدن ویژگیهایی دارد که قابل توجه و تأمل است. نخست گسترش جغرافیایی آنست. از همان ‏آغاز سرزمین‌های بسیار متفاوتی مانند اسپانیا و سودان و ایران و تا سر حد چین و ماچین را در برگرفت و توانست زبان‌ها و نژاد‌های مختلف را تحت لوای یک فرهنگ و یک زبان علمی - زبان ‏عربی - متحد سازد.

‏تمدن اسلامی به سبب همین گسترش سریع جغرافیایی، توانست وارث تمام تمدنهای بزرگ قدیم جهان، به استثنای تمدن خاور دور باشد. حتی در بعضی از زمینه‌ها مانند کیمیاگری و شاید بعضی از نظریات - ریاضی، و نیز در صنعت، با تمدن خاور دور نیز در رابطه بوده است از این روی اولاً اسلام توانست برای اولین بار در تاریخ، علمی بین‌المللی را بعنوان واقعه‌ای بین‌المللی بوجود آورد. من معتقدم علم جدید هنوز بین‌المللی نیست، علم قرن هفدهم اروپائیست که حالا بر آسیا و سایر قاره‌ها گسترش پیدا کرده است. شاید بعداً با توسعه این علوم در جهانی نوین در کشورهای آسیائی بین‌المللی بشود. ولی اسلام توانست تمدنی را بوجود آورد که در عین حال که تشخص و تعین دارد - باین معنی که در هر جای دنیا می‌توان رد پای آن را باز شناخت. از جنبه‌های بین‌المللی نیز برخوردار باشد.

**‏- تلفیق این تمدن اسلامی با آنچه ما از ایران ‏قدیم داشتیم، پس از حمله اعراب. به نظر شما سبب شد که هنرهای ایرانی که مظاهری از فرهنگ ایرانی است اعتلا پیدا کند؟ یا آنطور که بسیار معتقدند دست کم در بعضی از زمینه‌ها باعث رکود و ایستایی شد؟**

* ‏ به نظر من تمدن‌ها - درست مانند هنرها ‏ناگزیر از انتخاب هستند، شما اگر بخواهید یک ‏قطعه خوب موسیقی بسازید نمی‌توانید همه اصوات را از کیسه در آورید و پهلوی هم گذارید، بناچار اول مثلاً نت «دو» را انتخاب می‌کنید و بعد نت «می» را و بعد «فا» را، یا یک نقاش رنگهای خاصی را برمی‌گزیند. تمدن نیز خود یک اثر هنریست، تمدنهای بزرگ ‏جهان مثل تمدن اسلامی، یا تمدن ایران باستان یا تمدن بودایی ژاپن یا چین، نوعی آثار هنری هستند، بدین معنا که نیرویی خلاقه و زنده -که همان اساس معنوی تمدن باشد - از امکانات موجود، استعداد نژادهایی که به آن تمدن گرویده‌اند، و نیز میراث فکری و هنری که از قبل باقیمانده است، بهره‌ور می‌شود و از بین این امکانات انتخاب می‌کند.

عظمت تمدن در اینست که ‏در واقع تصویری زیبا، متشکل از عناصر مختلف انتخاب شده، بوجود می‌آورد. تمدن اسلامی به این ‏دلیل در ایران رسوخ کرد که این سرزمین به آن نیاز داشت، اگر دین اسلام نمی‌توانست نیاز عمیق معنوی ایرانیان را بر آورده کند، ایرانیان مسلمان نمی‌شدند. این اعتقاد منست. آنها که خیال می‌کنند پنجاه هزار سرباز عرب بزور و جبر سی میلیون ایرانی را مسلمان کرده‌اند، در واقع بزرگترین اهانت را به شخصیت معنوی ایرانیان قدیم روا می‌دارند، چرا هندیها که برادران ایرانیان قدیم بودند و نزدیکی دینی نیز با آریائی‌های ایران باستان داشتند، با وجود استیلای هزار ساله مسلمین، یکپارچه به اسلام نگرویدند؟ عده کثیری از آنها هندو باقی ماندند. آنها سیصد، چهارصد سال تحت قدرت امپراطورهایی مثل اورنگ زیب و شاه جهان و جهانگیر زندگی کردند ولی دینشان را از دست ندادند در حالیکه به عقیده بعضی‌ها ‏ایرانی‌ها در عرض یکی دو قرن بزور شمشیر مسلمان شدند، این طرز فکر بنظر من غلط است، اولاً ظهور دو نهضت بزرگ اجتماعی و دینی در ایران، در دوره ساسانی، یعنی نهضت مانوی و ‏نهضت مزدکی نشان می‌دهد که خلائی در ساختمان طبقاتی و اجتماعی زرتشتی ساسانی پیدا شده بود و از لحاظ وضع فکری هم حتی در داخل خود آئین زرتشت آئین «زروانی» یا «زوروانی» طریق منشعب دیگری را می‌پیمود، و حتی مسیحیت در ایران نفوذ کرده بود. اینست که بنظر من اولاً ظهور دین اسلام در ایران به جبر نبود بلکه برای بر آوردن نیازهای عمیق معنوی بود که ایرانیان آنرا احساس می‌کردند. ثانیاً شرکت عمیق و اساسي ایرانیان در راه اعتلای تمدن اسلامی نشان می‌دهد که آنها به اینکار علاقمند بوده‌اند. شما شاید ‏بتوانید به زور کسی را مجبور کنید که درجا بزند ولی نمی‌توانید مجبورش کنید که فیلسوف بزرگی شود. یعنی اگر کسی فیلسوف بزرگ اسلامی شده یا مثلاً شاعری درجه اول شد، مطمئناً به فلسفه یا ‏شعر علاقه می‌ورزیده است. شرکت عجیب و حیرت انگیز ایرانیان در ساختن تمدن اسلامی نشان می‌دهد که آنان قوم شکست خورده و منفعلی نبوده‌اند. خود آنها از نخبگان و برگزیدگان تمدن جدید بشمار می‌رفتند، و نقش خلاق و سازنده‌ای در تکوین این تمدن داشتند. البته تمدن اسلامی تمام جوانب فرهنگی پیشین ایرانی‌ها را به اعتلا نرسانید چنانکه تمدنی نیست که بتواند تمام جوانب خلاقیت انسان را پیش ببرد، برخی از تمدنها، امروز، به مدد صنعت در آسمانها سیر می‌کنند ولی از لحاظ مبانی اخلاقی به قعر چاه سقوط کرده‌اند. قبل از اسلام ایرانیان در برخی از امور مثلاً در جاده سازی، در امور اداری، از تبحر و تجربه بیشتری بهره‌مند بوده‌اند. یا مثلاً پست در دوره ساسانی نظم و ترتیب بیشتری داشته است تا در قرن اسلامی، این مسائل قابل انکار نیست ولی رویهم رفته اگر شما به تمام جوانب مختلف تمدن ‏بنگرید می‌بینید که آمدن اسلام به ایران همچون بارانی بود که روی زمین مستعدی ببارد. خیلی از استعدادهای موجود ولی هنوز نشکفته را، شکوفان کرد و بعضی استعداد‌های هنری را هم در مجراهای جدیدی قرار داد، البته در بعضی زمینه‌ها پیشرفتی به وجود نیاورد بلکه مسیر را تغییر داد. مثلاً شاید ما موسیقی‌دانی مثل باربد در دوره اسلامی کمتر داشته‌ایم، ولی حتی در این زمینه افرادی بوده‌اند مانند فارابي و ارموی. خیلی‌ها خیال می‌کنند اسلام ‏راه پیشرفت موسیقی ایران را مسدود کرده است. من بهیچ وجه با این نظر موافق نیستم، اگر اسلام چنین کرده بود، در حال حاضر موسیقی ایران یکی از بزرگترین و عمیقترین مکاتب موسیقی جهان نبود، بنظر من کسانیکه این حرف را می‌زنند، تحت ‏تأثیر موسیقی غربی قرار گرفته‌اند، در حالیکه خیلی از برجسته‌ترین و نخبه‌ترین موسیقیدانان قرن مثل یهودی منوهین یا کوپلند یا تامسون که چند سال پیش به ایران آمده بودند، از عمق و درون نگری موسیقی ایرانی حیرت زده شدند. اسلام موسیقی را در معنای اجتماعیش در شهرها تحریم کرد. نه در دهات. چون موسیقی محلی همیشه زنده بوده است. تحریم موسیقي در شهرها نیز فقط جنبه‌های منفی نداشت بلکه از شعله‌ور شدن شهوات جلوگیری کرد و به موسیقی جنبه درون نگری داد یعنی آنرا آئینه‌ای کرد برای احوال معنوی انسان که در ایجاد و نگهداری ردیف‌های موسیقی ایران بسیار مؤثر افتاد و در بقیه رشته‌ها مثلاً ادبیات، باید بگویم که بدون شک ما در دوره ساسانی نیز ادبیاتی داشته‌ایم که کسی نمی‌تواند منکر آن شود. ولی شما یقین داشته باشید که اگر ما در دوره ساسانی شاعری چون حافظ می‌داشتیم. حتماً نامش در تاریخ باقی می‌ماند، من به این نظریه که با آتش زدن کتاب می‌توان آثار و نام و شهرت یک تمدن را از بین برد، مخالفم. چنانکه تمدن بابلی تمام آثار نجومیش از بین رفته بود. سه هزار سال بود که یک فرمول نجومی بابلی پیدا نمی‌شد ولی یونانی‌ها می‌گفتند بابلی‌ها ریاضی‌دانهای بزرگی هستند، ایرانیها و اروپائیها نیز در قدیم همین اعتقاد را داشتند. بالاخره سه هزار سال گذشت تا ‏«سرجان مارشال» در آغاز قرن بیستم سفالهایی در جنوب عراق پیدا کرد که بر آنها معادلات ریاضی و نجومی نوشته شده بود. من منکر غنای ادبیات ‏پهلوی نیستم، شاید چند صد کتاب هم گمشده است ولی همینطور که نام بزرگمهر باقی مانده، اگر حافظ و سعدی‌هائی نیز در دوره هخامنش بودند حتماً اسمشان می‌ماند.

‏پس ادبیات ما نه تنها در دوره‌های اسلامی تنزل نکرد، بلکه غنایی پیدا کرد. آمیزش ادبیات ما با زبان عربی، بهیچوجه من الوجوه نقص زبان فارسی نیست، بلکه وسیله گسترش و تعمیم آن ‏شده است، چنانکه انگلیسی که اکنون دارد دنیا را می‌گیرد، ترکیبی از کلمات آنگلوساکسون و لاتین است و زبان ژاپنی که زبانی بسیار قویست، ترکیبی است از زبان اصلی ژاپنی و کلمات چینی. از این مثالها زیاد می‌توان آورد، ادبیات فارسی دوران اسلامی تمام غرب آسیا را فرا گرفت. اگر شما در دوره ساسانی، که عهد یک امپراطوری بزرگ بود نویسنده‌ای برجسته می‌بودید حداکثر از مرو تا تیسفون کتابتان را می‌خواندند، در حالیکه دیوان حافظ از استانبول تا بنگال نفوذ پیدا کرد. چنانکه اولین اثر از آثار اسلامی که به بنگالی ترجمه شد، دیوان حافظ بود. در زمینه علوم نیز مقدار زیادی از نیرو و استعداد نژادی ایران که تا آن زمان مصروف مملکت‌داری، معماری و غیره شده بود، ‏یکباره به سوی علوم انتزاعی گرایش پیدا کرد. من معتقدم که در ایران دوره ساسانی، مخصوصاً در ‏دو قرن آخر آن، طب و نجوم قابل توجهی وجود داشته است، ولی بدون غلو و اغراق به عظمت نجوم بابلی یا هندی یا یونانی نبوده است. مگر آنکه باز برویم بر سر این نظریه که بطلمیوس‌های بزرگی بوده‌اند که آثارشان از میان رفته است، ولی بعنوان محقق تاریخ می‌توانیم بگوئیم که مثلاً پارچه بافی دوره ساسانی بهترین پارچه بافی دنیا ‏بوده و هنوز هم آثارش در هنر تبتی و ژاپنی مشهود است. یا جاده سازی یا موسیقی فوق‌العاده درخشان که به آن اشاره کردم. ولی کتب نجومی آن دوران ما در مقابل کتابهایی چون کتاب بطلمیوس، واقعاً رنگ می‌بازد. البته این حقیقت نباید عقده‌ای ‏در ما ایجاد کند. هیچ تمدنی لازم نیست در تمام شؤون درجه اول باشد و هیچ تمدنی در تاریخ بشر وجود نداشته و نخواهد داشت، که چنین باشد، بهرحال علوم انتزاعی مثل ریاضیات، نجوم، منطق و فلسفه بنظر من با ظهور اسلام در ایران شکوفا شد. گذشته از آن یک زبان بین‌المللی علمی هم پیدا شد که ایجاد رابطه علمی را در سراسر قلمرو اسلامی آسان ساخت. مثلاً کتاب ابن سینا که ‏سی سال بعد از نوشته شدنش در همدان، نه تنها در سراسر جهان اسلامی بلکه در دانشگاه پاریس شناخته شده بود که آنوقت توجه به فکر انتزاعی، که با نوع خاص وحی اسلامی بی ارتباط نیست، باعث شد که یکباره در عرض صد سال، بین 350 ‏تا450 ‏هجری، دانشمندان بی شمار و طراز اولی در ایران بوجود آیند، چیزی که کمتر در تاریخ چندین هزار ساله تمدن‌های دیگر نظیر داشته است.

‏تمدن هند را نگاه کنید به آن عظمت و شکوه. تعداد ریاضیدانهای طراز اولی که در ایران در ‏عرض دو سه قرن بوجود آمد مساویست با تقریباً تمام ریاضیدانانی که تمدن هند تاکنون پرورش داده است. افراد طراز اولی مثل ابوریحان بیرونی، ابن سینا، خیام، کرخی یا کرجی، ابوالوفای بزجانی ‏و غیره از پروردگان تمدن اسلامی هستند، فقط در رشته ریاضیات یا رشته طب شخصیتی چون ابن سینا را داریم که هزار سال تاریخ طب را تحت تأثیر خود قرار می‌دهد، و هنوز هم طب او نه تنها در هندوستان و برمه و سیلان، بلکه حتی در غرب زنده است. پس از اسلام طب یکباره شکوفا شد، نمی‌گویم قبلاً طبیب نداشتیم، برزویه هم طبیب بوده است. ولی یکباره دانشمندان طراز اول تاریخ ‏علم در عرض صد سال در ایران ظهور کردند. اینست که بنظر من اسلام نه تنها تمدن ایران را خفه نکرد. بلکه امکان داد که ایران دوباره تجدید حیات کند. اسلام فضای وسیعتری ایجاد کرد که در آن ایرانی‌ها توانستند در جامعه بین‌المللی علمی عرض وجود کنند، یعنی برای بار اول در تاریخ دانشمندان ایرانی کتاب نوشتند. (حال اگر به عربی می‌نوشتند، چه تفاوتی می‌کند. ایرانی‌ها زبان عربی را زبان علمی خود می‌دانستند و بهمین زبان قریب پانصد هزار کتاب نوشتند. خدمتی که ایرانی‌ها به زبان عربی کردند، فوق‌العاده است) و یقین داشتند که سه چهارم دنیای معمور آن زمان آنرا خواهند خواند. پس با کمک تمدن اسلامی، ‏ایرانی‌ها تأثیری در جهان باقی گذاشتند که هرگز تا ‏آن زمان سابقه نداشت.

* **شما در صحبت گاه از تمدن اسلامی و گاه از فرهنگ اسلامی یاد می‌کنید، طبعاً این دو را بعنوان مترادف بکار نمی‌گیرید؟**
* ‏ نه، برای من تمدن چیز وسیعترست. تمدن از نظر من تمام جوانب حیات مردمی را که دور هم جمع می‌شوند، شهرسازی‌شان، معماریشان، نحوه غذا خوردنشان، پوشاکشان، موقعیت اقتصادی‌شان و بالاخره روابط بین انسان و واقعیت مطلق یعنی دین و فلسفه را که بعد ادبیات و هنر از آن منشعب می‌شود، در بر می‌گیرد. در حالیکه فرهنگ بیشتر جنبه‌های معنوی تمدن را می‌رساند. بعضی درست برعکس این نظر داده‌اند.
* **‏در مورد تأثیر اسلام در شکوفایی تمدن در ایران بعد از اسلام می‌گفتید، آیا این یک تأثیر متقابل نبوده است؟ یعنی آیا جنبه‌هایی از تمدن - يا فرهنگ – کهن ایرانی در فرهنگ عرب تأثیر نگذاشته است؟**
* چنین تأثیری غیر قابل انکار است.
* **آیا آمیزش فرهنگی با ایران سبب تلطیف روحیات خشن قوم عرب آنطور که می‌گویند شده است؟**
* ‏ ایران، بدیهی است که در تمدن اسلامی و حتی در عربی تأثیر گذاشته است ولی «تلطیف روحیه خشن اعراب»، حرف درستی نیست. بدوی بودن را با خشن بودن اشتباه نکنیم. در ایران هم کردها و لرها زندگی می‌کنند که اقوام کوچ کن و مهاجر بوده‌اند طی هزاران سال و بسیار ساده‌تر از ما شهرنشینان اصفهانی و کاشانی و تهرانی هستند، ولی نمی‌توان گفت روحشان خشن‌تر است. خشونتی که از آن صحبت می‌شود در واقع نوعی سادگی وساطت روح است، درست است که شهرنشینان ایران طی قرون مختلف اشعاری درباره عشایر و مردم قبیله‌ای سروده‌اند ولی به صفات مثبت آنان کمتر توجه کرده‌اند. همین عربهایی که از یک جهت خشن بوده‌اند. در عین حال به اصول اخلاقی پایبند بوده و از سادگی روح بهره‌ها داشته‌اند اگر هم بپذیریم که ایرانیان تمدن اسلامی را تلطیف کرده‌اند، هرگز در مورد آئین اسلام نمی‌توان چنین گفت، چون اگر دین از آسمان آمده است که دیگر احتیاجی به تلطیف ندارد.
* **‏معتقد نیستيد که آئین اسلام مثلاً در مقایسه با آئین مسیح خشونت‌های بیشتری را اعمال می‌کند؟**
* ‏نه بهیچوجه. آئین مسیحیت اصولاً از اول یک آئین اجتماعی نبود، آئینی بود برای عرفا، برای اولیای خدا. ولی روزی که این دین به دین یک تمدن تبدیل شد، در خشونت از هیچ نظام دیگری عقب نماند. خشونتی که در جنگهای صلیبی با مسلمین بکار برد، کم سابقه بوده است - و تعداد انسانهایی که تمدن غربی، که ظاهراً مسیحی است، به قتل رسانده است، از تعداد قربانیان تمدنهای دیگر بیشتر است. اینست که نباید اشتباه کنیم.

ما دو نوع دین در جهان داریم. دینی که صرفاً روحانیت را ‏برمی‌گزیند یعنی پیامی معنوی می‌آورد برای عده‌ای از خواص که خودشان را از جامعه دور ‏می‌کنند و بصورت رهبانيت سعی می‌کند به کمال برسند، مثل آئین بودا و آئین مسیح. پیام این ادیان ‏بسیار لطیف است ولی اگر بخواهند بر جامعه‌ای حکومت کنند طبعاً به خشونت نیز متوسل می‌شوند. خشونت دین تمدن ژاپن، که بیشتر بودائی است ولی روح رزمجویی، سلحشوری در آن بسیار قوی است نیز در طول تاریخ هرگز کمتر از خشونتی نیست که ایرانیها، عربها با هندیها اعمال کرده‌اند.

و اما نوع دیگر دینی است که رنگ ‏اجتماعی می‌گیرد و بر تمام شؤون جامعه حکومت می‌کند، چنین دینی ناچار است که قانون وضع کند و دقیقاً مطابق با محتوای آن عمل نماید. پس دیگر ‏صحیح نیست که فقط پیام این دو گونه دین را به صورت انتزاعی با هم مقایسه کنیم، پیام مسیحیت مانند آن جوانب از احادیث قدسی و نبوی است که ‏به تربیت نفس انسان تاکید می‌ورزد. تصوف پیام باطنی و عرفانی وحی اسلامی است. و به پیام مسیحیت از بسیاری جهات شباهت دارد. تصوف نیز می‌گوید که سعی داشته باشید، خشونت را با ملایمت جواب دهید، ولی اگر اسلامی نمی‌بود که شرايط لازم را بوجود آورد و از آن پشتیبانی کند آنان نمی‌توانستند نظرات خود را بیان کنند. پس نباید نتیجه بگیریم که اصولاً دین اسلام، چنانکه بعضی باشتباه ذکر می‌کنند دینی خشن است و بی انعطاف نیست. بلکه دینی است که «تمامیت» دارد. همین زرتشتیان که آئینشان محتوایی دوستانه و برادرانه دارد، در مواقعی متوسل به خشونت می‌شدند. جسد «مانی» را پر از کاه کردند و بر دروازه آویزانش کردند.

هر نظامی که بخواهد ‏بر بشر حکومت کند ناچار است که یا خشونتی را که در بشر موجود است کنترل کند یا اصلاً لجام گسیخته رهایش کند که در این صورت فجایع بزرگتری رخ خواهد داد، چنانکه تاریخ گواه آن ‏است. نباید فراموش کرد که مفهوم جنگ‌های جهانی ‏را تمدن غرب به وجود آورد. جنگ‌ها در گذشته رسم ‏و آیینی داشتند و با ادب و احترام توأم بودند. هر ‏دو طرف متخاصم شب‌ها دست از جنگ می‌کشیدند ‏و به خانه‌هایشان می‌رفتند. پیش از جنگ به ‏یکدیگر احترام می‌کردند. به زن و بچه‌ها کاری ‏نداشتند. بر سر سالخوردگان بمب نمی‌ریختند. این ‏تمدن غرب بود با زمینه مسیحی خود که به جنگ ‏رنگ جهانی و عمومی و خشونت‌بار بخشید. پس ‏یا باید خشونت بشری را آزاد گذاشت که در این ‏صورت پیدایش فجایع غیر قابل پیش گیری است و ‏یا باید با وضع قانون آن را مهار کرد. به نظر من ‏ایران به تمدن اسلامی و در واقع به ساختمان این ‏تمدن بسیار خدمت کرده است. اسلام اگر با روح ‏ایرانی انطباق نمی‌داشت، ایرانی‌ها مسلمان ‏نمی‌شدند. چنانکه اگر مسیحیت نمی‌توانست با ‏فرانسوی کنار بیاید آنان مسیحی نمی‌شدند. ‏همیشه نوعی ازدواج بین روحیه یک ملت و یک دین ‏به وجود می‌آید. اگر این دو با هم سازگاری نداشته ‏باشند حاصل ازدواج نمی‌تواند یک تمدن دینی ‏بزرگ باشد، چنانکه مثلاً ارامنه مسلمان نشدند و حبشی‌ها هم مسلمان نشدند و مسیحی ماندند. ‏برعکس بسیاری از مردم بالکان پس از سیطره ترک‌ها مسلمان شدند.

\*این گفت و گو در سال 1352 ‏به بهانه هزاره ابوریحان توسط ماهنامه رودکی انجام شده است.